بررسى تاريخى داستان جزيره خضراء (2(

مجتبى كلباسى

در قسمت نخست، خبر جزيره خضراء، از نظر سند و دلالت و اشكالات مختلفي كه بر آن وارد بود مطرح گرديد. در اين قسمت، داستان ياد شده از نظر تاريخي مورد بحث قرار خواهد گرفت تا حقايق فزون‏تري درباره آن داستان بر همگان آشكار گردد.

موقعيت تاريخي داستان‏

1- سال 699 ه. ق‏

نقل كننده اين داستان، مدّعي است كه در اين سال، خبر را از شخصي شنيده و سپس براي اطمينان، به نزد ((علي بن فاضل)) رفته تا خود بدون واسطه، خبر را از او بشنود.

فرض مي‏كنيم كه واقعاً، اين ملاقات انجام شده باشد و ((فضل بن علي))، ((علي بن فاضل)) را ملاقات كرده باشد. بر اين اساس، بايستي سفر ((علي بن فاضل)) به اندلس، در حدود دهه‏هاي پاياني قرن ششم ه. ق صورت پذيرفته باشد چرا كه واقعه مذكور در زمان تحصيل ((علي بن فاضل)) بوده و علي القاعده با گذشت سال‏هايي، اين واقعه را براي ديگران نقل كرده است.

ويژگي‏هاي تاريخي قرن ششم ه. ق‏

دهه‏هاي پاياني اين قرن، دوران زوال و ضعف خلافت عباسي است و حكومت سلجوقي نيز كه در ظاهر، زير فرمان خلافت عباسي بود ولي عملاً همه شؤون آن را اداره مي‏كرد، رو به ضعف و فروپاشي نهاد.

دولت عظيم سلجوقي، به دولت‏هاي متعدّد و درگير با هم تقسيم شد. اين وضعيت، از سويي زمينه عرض اندام بيش‏تر خلفاي عباسي را فراهم ساخت تا به فكر احياي اقتدار گذشته خويش باشند - كه البته ميسر نشد - و از سوي ديگر صليبيان را تحريك كرد تا بر بلاد اسلامي هجوم برند و طايفه مغول را نيز بر آن داشت تا به سرزمين‏هاي اسلامي دست اندازي كنند.(1)

حكومت مقتدر فاطمي (كه در مصر و شمال افريقا و سرزمين‏هاي مجاور آن حاكميت داشت) نيز در نيمه قرن ششم، آخرين روزهاي حيات خود را مي‏گذراند و چهاردهمين خليفه فاطمي (عاضد) در 567 ه .ق، پس از آن كه صلاح الدين ايوبي مصر را در اختيار گرفت، در گذشت و خلافت فاطمي به آخر رسيد.(2) و بدين سان، پس از چند قرن، حكومت شيعي در مصر، پايان يافت.(3)

در اواخر قرن پنجم ه .ق، در مغرب اقصي (تونس، الجزاير، مراكش) ((مرابطين)) حركت عظيمي را آغاز كردند؛ اين حركت سياسي، اجتماعي كه براي مدتي حكومت مقتدري تشكيل داد تا چند قرن ادامه داشت و مدّت زيادي شاخه‏هاي اين حركت، در اندلس حكومت مي‏كرد.

2- درياي سفيد و جزيره خضراء

درياي سفيد، همان درياي مديترانه است كه در زبان عرب آن را ((البحر الأبيض المتوسّط)) مي‏نامند.

دليل نام‏گذاري اين دريا به ((البحر الأبيض)) سفيد بودن آب آن به دليل نوع رسوبات دريا است.

سخن از مصر و قاهره و الازهر و سفر دريايي به اندلس و بازگشت از اندلس به مغرب، در داستان جزيره خضراء، گواه آن است كه ((درياي سفيد)) در اين داستان، بدون شك همان ((درياي مديترانه)) است.

جزيره خضراء قسمتي از انتهاي جنوب غربي اسپانياي فعلي (اندلس قديم) است كه به همين نام در گذشته اشتهار داشته است و در حال حاضر نيز با نام ((ALGEIRAS)) شناخته مي‏شود.

تاريخچه‏اي از جزيره خضراء

در اين جا لازم است كه تاريخچه‏اي از جزيره خضراء بيان شود.

در سال‏هاي حدود 90 ه ق، شخصي به نام ((رودريك)) (ردزيق) به جهت آن كه مردم اندلس و دولتمردان آن، به فرزندان پادشاه قبلي نظر نداشتند، در آن خطه به پادشاهي رسيد.

عادت واليانِ قسمت‏هاي مختلف اندلس، اين بود كه فرزندان دختر و پسر خود را جهت خدمت به پادشاه و تربيت در دربار، به ((طليطله)) (تولدو) مي‏فرستادند. اين گروه، در آن جا ازدواج مي‏كردند و به زندگي خود ادامه مي‏دادند.

((يوليان))، حاكم ((جزيره خضراء)) و ((سَبْتَة)) و...، نيز دختر خويش را به نزد ((رودريك)) فرستاد. ((رودريك)) از آن دختر بسيار خوشش آمد و با او خلوت كرد.دختر، داستان خود را براي پدر نوشت. ((يوليان)) از اين ماجرا خشمگين شد و به جهت انتقام از ((رودريك))، نامه‏اي به ((موسي بن نُصَير)) كه فرماندار ((افريقا)) از طرف ((وليد بن عبدالملك)) بود، فرستاد. و او را به ((جزيره‏خضراء)) و فتح‏اندلس دعوت كرد.

((موسي بن نُصير)) به جزيره خضراء آمد و با يوليان معاهده‏اي بست. يوليان نيز وضعيّت اندلس را براي موسي تشريح كرد. ((موسي بن نُصَير)) نامه‏اي به ((وليد بن عبدالملك)) نوشت و از او كسب تكليف كرد. وليد به او نوشت كه در آغاز، پيشقراولاني براي كسب اخبار بفرستد و در درياي بي كران، مسلمانان را گرفتار نسازد.

((موسي بن نُصير)) مجدداً به ((وليد)) نوشت كه در اين جا، درياي وسيعي نيست بلكه خليجي است كه آن طرفش معلوم است.

منظور او، اين بود كه فاصله بلاد مغرب تا اندلس، اندك است و تنها خليجي كم عرض ميان آن دو قرار دارد.

موسي، پانصد نفر را با چهار كشتي به طرف اندلس فرستاد. آنان، در جزيره‏اي پياده شدند آن جزيره را بعداً به نام فرمانده‏شان، ((طريف)) ناميدند.

آنان، به جزيره خضراء حمله كردند و غنائم بسياري به دست آوردند. در رمضان سال 91 ه ق، از آن جا بازگشتند. همين واقعه، سبب حركت مسلمانان براي فتح اندلس شد و موسي بن نصير، ((طارق)) را به طرف اندلس فرستاد.

((طارق))، جزيره خضراء را فتح كرد. در اين فتح، ((يوليان)) در خدمت او بود(4) موسي بن نصير، در رمضان 93 ه .ق، پس از فتح اندلس به دست طارق، در مسير اندلس وارد جزيره خضراء شد.

در سال 123 ه .ق، زماني كه ((عبدالملك بن قطن)) امير اندلس بود، امير منطقه ((بربر)) در افريقا، به او پناه آورد و هنگام مراجعت از ((عبدالملك)) كشتي‏هايي خواست تا خود و نيروهايش از اندلس خارج شوند. عبدالملك به آنان گفت، از كشتي‏هاي جزيره خضراء استفاده كنند.(5)

در سال 143 ((رزق بن نعمان)) كه حاكم جزيره خضراء بود، به ((سَذوته)) و ((اشبيليه)) حمله كرد.(6)

در سال 245 ه .ق مجوسيانِ سرزمين اندلس به جزيره خضراء حمله كردند و مسجد جامع آن جا را آتش زدند.(7)

در سال 392 ه ق، ((ابوعامر محمدبن ابي عامر)) در گذشت. وي كه حاجب ((هشام بن عبدالرحمان)) بود، در زمان صدارت خود، پنجاه و دو نبرد در اندلس انجام داد. او، وزير با كفايتي بود. اصل او، از جزيره خضراء بود.(8)

در سال 407 ه .ق، ((علي بن حمود بن ابي العيش بن ميمون بن أحمد بن علي بن عبدالله بن عمر بن ادريس بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علي بن ابي طالب))، در اندلس، به حكومت رسيد و برادرش ((قاسم بن حمود)) حاكم جزيره خضراء شد.(9)

در محرّم 407 ه .ق، ((مستعين))، دو نفر به نام قاسم و علي (فرزندان حمود بن ميمون بن احمد بن علي بن عبيدالله عمر بن ادريس بن ادريس بن عبدالله بن حسن بن حسن بن علي بن ابي‏طالب) را به امارت سيته و جزيره خضراء منصوب كرد. قاسم، حاكم جزيره خضراء و علي، والي سبته شدند.(10)

در سال چهارصد و سيزده ه .ق، يحيي بن علي به جزيره خضراء حمله كرد و بر آن مستولي شد.(11)

در سال 431 ه .ق، قاسم بن محمود، پس از مرگ و يا كشته شدن، در جزيره خضراء دفن گرديد.(12)

در سال 479 ه ق، ((يوسف بن تاشفين)) پس از پيروزي در نبرد ((زلاقة))(13) به جزيره خضراء بازگشت.(14)

در سال 551 ه .ق، ((عبد المؤمن))، پسرش ((ابا سعيد)) را به ولايت ((سبته)) و ((جزيره خضراء)) منصوب كرد.(15)

در سال 580 ه .ق، يوسف بن عبدالمؤمن ((از خلفاي موحّدين)) براي نبرد با نصاراي اندلس در جبل الطارق پياده شدند و سپس به جزيره خضراء وارد شدند و پس از آن به طرف ((اشبونه)) (((ليسبون)) فعلي كه در كشور پرتغال واقع است) حركت كرد و در آن نبرد نيز پيروز شد. يوسف، در اين نبرد، مجروح گشت و در راه بازگشت به جزيره خضراء از دنيا رفت.(16)

در سال 621 ه .ق، ((غرناطه)) از دست دولت موحّدين بيرون رفت و از اندلس، فقط ((اشبيليه)) و جزيره خضراء در دست آنان ماند.(17)

اين‏ها، تنها، گوشه‏اي از يادكردِ ((جزيره خضراء)) در كتاب‏هاي تاريخي است. اين حوادث تا سال 897 ه .ق - كه اندلس به طور كلي از دست مسلمانان خارج شد - ادامه داشته است. در اين سال‏ها، حاكمان مختلفي از جمله، حمودهاي بني هود، بني عامر، مرابطين، حاكمان مغرب، ... بر آن حكومت كردند و گاه نيز با هجوم مسيحيان، ((جزيره خضراء)) براي مدّتي از حاكميّت مسلمانان خارج بوده است.

شهر ((قرطبه)) كه از مهم‏ترين شهرهاي اندلس در زمان حكومت مسلمانان بوده است، داراي هفت دروازه بود:

باب القنطرة كه باب الوادي و باب جزيرةُ الخضراء نيز گفته مي‏شد؛

باب الحديد (سرقسطة)؛

باب ابن عبدالجبار (طليطلة)؛

باب طلبيره (ليون)؛

باب عامر؛

باب بطليوس؛

باب النطارين (اشبيلية).

اين نامگذاري، نشان مي‏دهد كه جزيره خضراء، مكان مشهوري در اندلس بوده است. به گونه‏اي كه در شهر معروف و بزرگ قرطبه دروازه‏اي به اين نام وجود داشته است.

قاهره و الأزهر

در اين داستان از قاهره و الازهر نيز ياد شده است. بنابر آن چه در داستان مذكور آمده، راوي داستان، همراه استاد خود به طرف اندلس حركت كرده است.

بايد توجّه داشت كه دست‏رسي به اندلس از مسير قاهره، به دو صورت ميسر است:

از طريق درياي مديترانه؛

پيمودن ساحل جنوبي مديترانه و گذر از شمال آفريقا.

با توجّه به اين كه در داستان، به سرزمين بربرها اشاره شده، به نظر مي‏رسد كه مسير آنان، از طريق خشكي و سواحل جنوبي مديترانه بوده، بويژه آن كه هيچ ذكري از دريا و كشتي، در مرحله نخست سفر به ميان نيامده است.

بربرها))، طايفه‏اي سفيد پوست و از نژاد ((حامي)) بودند كه در شمال آفريقا زندگي مي‏كردند. اكثر آنان، در قرن يكم هجري، به اسلام گرويدند.(18)

بنابراين، ((علي بن فاضل)) در سواحل جنوبي مديترانه، سير كرده است. و در اين سير از سرزمين بربرها گذر كرده است.

جزاير رافضيان (شيعيان)

سرزمين مصر و شمال آفريقا، چندين قرن تحت استيلاي حكومت فاطمي (از طوايف شيعه) قرار داشت. نيز، دولت موحّدين - كه با عقايد انحرافي مرابطين و... به ستيز برخاست، از نظر پايه‏هاي فكري شباهت زيادي به شيعه داشت.

حكومت موحّدين:

موحّدين، از سال 517 ه .ق، به نبرد با مرابطين پرداختند و در سال 541 ه .ق، اندلس را فتح كردند و تا سال ششصد و سي و دو ه .ق، اندلس را در اختيار داشتند.

بنيانگذارِ اين حركت، شخصي به نام محمد بن عبداللّه بن تومرت بود كه در ((سوس)) قيام كرد و خود را از فرزندان ((حسن مثني)) مي‏دانست.

او، نسبت خود را چنين نوشته است: ((محمّد بن عبداللّه بن عبدالرحمان بن هود بن خالد بن تمام بن عدنان بن صفوان بن سفيان بن جابر بن يحيي بن عطاء بن رياح ابن يسار بن عباس بن محمّد بن حسن بن حسن بن علي بن ابي‏طالب)).(19)

حركت ابن تومرت، متأثر از اصلاحاتي بود كه ((غزالي)) در سرزمين‏هاي مغرب اسلامي نشر داد. ابن تومرت، در بغداد، در درس غزالي حاضر و تحت تأثير تفكّرات او قرار گرفت و از همان جا، فكر برانداختن مرابطين و تأسيس حكومت موحّدين، در او پديدار شد.(20)

افكار و عقايد محمد بن تومرت‏

افكار و عقايد محمّد بن تومرت را در موارد زير مي‏توان خلاصه كرد:

مبارزه با منكرات و فساد حاكمان؛

تكيه بر نام ((مهدي آل محمد)) و تبليغ وسيع از اصل مهدويّت؛

ادعاي مهدويّت و اين كه او همان مهدي موعود است؛

گفته‏اند، او، در باطن، به مذهب شيعه تمايل داشت، ولي اظهارنمي‏كرد.(21)

موحّدين، به پيشوايي عبدالمؤمن، در سال 540 ه .ق، بر قسمت غربي اندلس تسلّط يافتند و جزيره خضراء و اشبيليه و قرطبه و غرناطه را فتح كردند.

آن چه بيش از هر چيز در حكومت موحّدين قابل تأمّل است و توجه به آن براي درك زمينه‏هاي پيدايش داستان جزيره خضراء لازم است، موضوع مهدويّت و ادعاي آن از سوي محمد بن تومرت است.

اين عقيده، پس از تومرت، در ميان پيروان او باقي ماند، به گونه‏اي كه برخي از آنان مرگ تومرت را منكر شدند و باور داشتند كه او بار ديگر ظهور خواهد كرد.

ابن تومرت، در خطبه‏هاي خود چنين مي‏گفت:

الحمدللّه... و صلّي الله علي سيّدنا محمّد المبشّر بالمهدي يملأ الأرضَ قسطاً و عدلاً كما ملئتْ ظلماً و جوراً يَبعَثُه الله إذا نُسِخَ الحقُّ بالباطل و أُزيلُ العدلُ بالجور، مكانُه المغرب الأقصي و زمنُه آخر الزمن و اسمُه اسمُ النبي و نسبُه نسبُ النبي و قد ظهر جور الأُمراء و امتلأتِ الأرضُ بالفساد و هذا آخر الزمان والاسمُ الاسمُ والنسبُ النسبُ والفعلُ الفعلُ.(22)

بنابراين ((محمد ابن تومرت)) به صراحت خود را ((مهدي موعود)) ناميده است.

تاريخچه نهضت‏هاي شيعي در بلاد مغرب (شمال آفريقا و اندلس)

حركت‏هاي شيعي در شمال آفريقا و اندلس، فراوان بوده است، در كتب تاريخي، خصوصاً آن‏هايي كه داراي وابستگي‏هايي به خلافت عباسي و يا اموي بوده‏اند، از اين حركات به عنوان ((رافضيان)) ياد مي‏كنند.

((ابن خلدون)) مي‏نويسد:

((دولت عبيديان (فاطميان) قريب دويست و هفتاد سال دوام يافت ... سپس فرمانروايي آنان منقرض شد در حالي كه شيعيان ايشان در همه معتقدات خود باقي و پايدار بودند ... شيعيان آنان، بارها پس از زوال دولت و محو شدن آثار آن، خروج كردند ... در رافضي‏گري تعصّب داشتند ... آن قوم از اين سوي بدان سوي منتقل مي‏شدند؛ زيرا، در معرض بدگماني دولت‏ها قرار داشتند و زير نظر و مراقبت ستمكاران بودند و به سبب بسياري پيروان و پراكنده شدن دعات ايشان در نقاط دور و خروج‏هاي مكرّر آنان، يكي پس از ديگري، رجال آنان به اختفا پناه برده و كما بيش شناخته نمي‏شدند، چنان كه گفته شاعر درباره آنان صدق مي‏كرد كه ((اگر از روزگار، نام مرا بپرسي، نمي‏داند و اگر مكان مرا بپرسي، جايگاه مرا باز نخواهد شناخت)).(23)

براي بررسي بيش‏تر درباره وضعيّت اندلس و بلاد مغرب در قرون مرتبط با موضوع بحث، يكي از مهم‏ترين اَسناد و مداركي كه در دست است كتاب ((العبر)) از ((ابن خلدون))، خصوصاً مقدمه آن است.

نقل‏ها و تحليل‏هاي ابن خلدون در اين زمينه، اهمّيّت فراوان دارد؛ چرا كه او به منزله شاهدي است كه حوادث قرن هفتم و هشتم را براي ما گزارش كرده است.

((موقعيّت جغرافيايي جزيره خضراء))، در كلام ابن خلدون، چنين آمده است:

اقليم چهارم ... بر ساحل جنوبي؛ اين قطعه در جنوب شهر طنجه واقع است و اين قطعه دريا در شمال ((طنجه)) به وسيله يك خليج تنگ به عرض دوازده ميل، ميان طريف و جزيرة خضراء در شمال و قصر مجاز و سبته در جنوب، واقع است.(24)

و همه اين نواحي، از بلاد اندلس باختري به شمار مي‏روند و نخستين آن‏ها، شهر طريف است كه نزديك جايگاه پيوستگي دو دريا است و در خاور آن، بر ساحل درياي روم، به ترتيب، جزيرة خضراء و مالقة و ... قرار دارد.(25)

ابن خلدون، در مورد رواج تفكر و ادعاي مهدويّت در آن زمان، چنين مي‏نويسد:

((ابن قسي))(26) صاحب كتاب ((خلع النعلين)) مردم اندلس را به نامِ دعوتِ به حق، شوراند. او، كمي پيش از دعوت مهدي (ابن تومرت) كار خود را آغاز كرد.(27)

گاهي برخي از اين دسته، خود را به ((فاطمي موعود)) و يا ((منتظر)) نسبت مي‏دهند؛ يعني، يا خويش را، خود او مي‏خوانند و يا از جمله داعيان وي مي‏شمرند ... چنان‏ كه در آغاز اين قرن (قرن هشتم) در ((سوس)) مردي از متصوفه به نام ((تويذري)) خروج كرد و به مسجد ((ماسه)) در ساحل درياي آن جا شتافت و از روي تلبيس و عوام فريبي، خود را در نزد مردم آن ناحيه، ((فاطمي موعود)) مي‏پنداشت، چه مغز عاميان آن سامان را از پيشگويي‏هاي مربوط به انتظار فاطمي موعود، پر كرده بود. نخست، طوايفي از بربرها پيرامون وي گرد آمدند ... همچنين در آغاز اين قرن، مردي به نام ((عباس)) در ((عُماره)) خروج كرد و همين ادّعا را مطرح ساخت و گروهي گرد او آمدند. او به ((باديس)) يكي از نواحي آن جا لشكر كشيد و چهل روز پس از ظهورش كشته شد.(28)

پس از مرابطان، مهدي پديد آمد و مردم را به حق دعوت مي‏كرد ... و مذهب مردم مغرب را نكوهش مي‏كرد ... و پيروان خويش را ((موحِّدان)) ناميد ... و رأي خاندان نبوّت را در امام معصوم مي‏دانست و ناچار، چنين امامي، در هر زمان بايد وجود داشته باشد تا به سبب وجود او، نظام جهان حفظ شود.

و اين كه وي را (ابن تومرت) ((امام)) ناميدند، به سبب آن است كه در مذهب شيعه، خلفاي خويش را بدين لقب مي‏خواندند و با كلمه ((امام)) لفظ، ((معصوم)) را مرادف مي‏آورند تا اشاره به مذهب شيعه در عصمت امام باشد ...

مهدي، به نام اميرالمؤمنين خوانده مي‏شد و وي ((صاحب الامر)) بود.(29)

((محمد بن ابراهيم ايلي)) داستان شگفت آوري از اين گونه موارد براي من نقل كرد و آن، اين است كه هنگام سفر حج، از رِباط عباد - كه مدفن شيخ ((ابومدين)) در كوه تلمسان است - مردي از خاندان پيامبر (سيد) كه از ساكنان كربلا بوده است، همسفر او مي‏شود. آن مرد، داراي پيروان و شاگردان و خدمتگزاران بسيار بوده و در ميان قوم خود، پايه ارجمندي داشته است و در بيش‏تر شهرها، همشهريانش از او استقبال مي‏كردند و مخارج وي را مي‏پرداختند.

شيخ گويد: ميان ما، دوستي استوار گرديد و موضوع كار او بر من كشف شد كه وي با همراهان خويش از كربلا كه اقامت‏گاه او بود، براي جست و جوي فرمانروايي و ادّعاي اين كه فاطمي است، به مغرب آمده و چون ديده كه دولت مرينيان (كه در آن هنگام تلمسان را پايتخت خود قرار داده)، در نهايت قدرت است، به همراهان خود گفته است: ((برگرديد كه ما دچار غلط و اشتباه شده‏ايم و اكنون هنگام ادّعاي ما نيست...)).(30)

ابن خلدون، وضعيّت نيروي دريايي مسلمانان را در مديترانه (بحر ابيض)، چنين گزارش كرده است:

((نيروي دريايي اندلس، در روزگار عبدالرحمان ناصر، به دويست كشتي رسيده بود و نيروي دريايي افريقيه نيز به همان اندازه و يا در آن حدود بود ... مسلمانان، در روزگار دولت اسلامي، بر كلّيّه سواحل اين دريا (مديترانه) تسلط يافته بودند و قدرت و صولت ايشان در فرمانروايي بر آن دريا، به اوج عظمت رسيده بود... ابوالقاسم شيعي و پسرانش، با نيروي دريايي خويش، از مهديّه به جزيره جنوه (ژنو) حمله مي‏بردند و پيروزي مي‏يافتند ... مجاهد عامري، جزيره ساردني را به وسيله نيروي دريايي در سال 405 ه .ق، فتح كرد. سپاهيان اسلام، به وسيله نيروي دريايي خويش، از سيسيل تا اروپا دريانوردي مي‏كردند و با پادشاهان فرنگ به نبرد برمي‏خاستند ... چندان كه اثري از نيروي دريايي مسيحيان بر جاي نماند ...

در ناحيه غربي اين دريا (مديترانه)، همواره، ناوگان نيرومند و نيروي دريايي مهمّي وجود داشته و هم اكنون نيز (زمان ابن خلدون) وجود دارد و هيچ دشمني را ياراي تجاوز و حمله بدان كرانه‏ها نيست)).(31)

((و چون دولت موحّدان در سده ششم، به اوج عظمت رسيد و فاس و اندلس را به تصرّف در آورد، سلاطين ايشان، منصب و پايگاه دريانوردي را به كامل‏ترين و بزرگ‏ترين وضعي كه تا كنون شنيده شده، تأسيس كردند ... و فرماندهِ آن، احمد صقلي بود ... در روزگار او، نيروي دريايي مسلمانان، هم از لحاظ شماره و هم از حيث خوبي و استحكام، در حدود معلومات ما، به مرحله‏اي نائل آمد كه نه در گذشته بدان مرتبه رسيده بود و نه در آينده)).(32)

4- سكّه‏هايي با نام ((مهدي))

در داستان جزيره خضراء، سخن از سكه‏هايي است كه بر روي آن، كلمات توحيد و شهادتين و نيز نام ((مهدي)) حك شده است.

براي روشن شدن موضوع، باز هم به سراغ ابن خلدون و مقدّمه تاريخ او مي‏رويم تا مطلب، بيش‏تر روشن گردد:

((چون دولت موحّدان روي كار آمد، از سنّتي كه مهدي (پيشواي موحّدان) براي آنان مقرّر داشت، زدن سكه‏هاي درهم چهار گوش بود. و دينار بر همان شكل بود، منتها در وسط دايره، شكل مربعي ترسيم مي‏كردند و يكي از دو جانب آن را از كلمه‏اي كه حاكي از يكتاپرستي و ستايش يزدان بود، پرمي‏ساختند و در جانب ديگر، سطوري به نام ((مهدي)) و نام خلفاي پس از او اختصاص مي‏دادند)).(33)

مهدويت در مغرب اسلامي و اندلس‏

از آن چه تا كنون گفته شد، به روشني در مي‏يابيم كه سرزمين مغرب و اندلس، به دلايل مختلف، زمينه مناسبي براي طرح موضوع مهدويّت داشته‏اند. اين دلايل را مي‏توان بدين شكل خلاصه كرد:

سرزمين مغرب و شمال آفريقا، به دليل آن كه از مركز عالم اسلام دوربودند، زمينه مناسبي براي رشد تفكّر و حركت‏ها عليه حكومت‏مركزي بوده است.

از عمده‏ترين حركت‏ها در آن سرزمين، حركت‏هاي مبتني بر تفكّرشيعي بوده است كه همواره با بني‏اميه و بني عباس درگير بوده‏اند.

تفكّر مهدويّت و تكيه بر ظهور مصلح فاطمي (از نسل فاطمه زهرا(س))از جمله موضوعاتي بوده كه در آن سامان تبليغ مي‏شده است و كساني‏مدعي مهدويّت مي‏شده‏اند.

حكومت مقتدر فاطمي - كه مبتني بر تفكّرات شيعي اسماعيلي بوده -به صورت گسترده‏اي تفكّر مهدويّت را نشر داده است.

نيز توجّه به تاريخ مغرب اسلامي و اندلس تا قرن هشتم ه. ق، اين نكته را به وضوح مي‏نماياند كه تفكّر مهدويّت در آن خِطّه، بسيار نيرومندتر از مشرق اسلامي بوده است و بنيادِ بسياري از نهضت‏هاي آن سامان بوده است.

با توجّه به مستندات تاريخي ذكر شده و اسناد غير قابل انكار در اين زمينه، مي‏توان درباره داستان جزيره خضرا چنين نتيجه‏گيري كرد كه:

الف) امكان دارد علي بن فاضل، خود، به سرزمين اندلس و جزيره خضراء مسافرت كرده باشد و در زمان سفر او در جزيره خضراء نيز حكومتي شيعي و از اَعقاب موحّدان و يا خاندان‏هاي ديگر شيعي، حاكم بوده‏اند، ولي علي بن فاضل، مهدي موعودِ موردِ ادعاي آنان را با معتقدات شيعه اثناعشري اشتباه گرفته و به هنگام نقل نيز، عقايد خود را با آن مخلوط كرده است.

چنين تطبيق‏هاي ناروايي، براي نخستين بار و آخرين بار نبوده است كه صورت گرفته، بلكه بسياري از ناقلان، آگاهانه و يا ناآگاهانه، معتقدات خود را با نقل‏ها مخلوط كرده و مي‏كنند، چنان كه در زمان حاضر نيز بسيار مشاهده كرده و يا شنيده‏ايم كه افرادي، موهومات خود را با حقايق مخلوط كرده و چه بسا خود نيز از اين اختلاط بي خبرند!

نگارنده، خود، شاهد جرياناتي بوده كه افرادي متديّن و مقدّس ولي ناآگاه، تحت تأثير فريبكاري برخي افراد قرار گرفته و آنان را ((باب امام زمان)) مي‏دانستند و اگر كسي منكر آنان مي‏شد، او را تكفير مي‏كردند!

طبيعتاً، در زمان وقوع داستان (دهه‏هاي مياني قرن هفتم) و فشارهايي كه بر شيعه در مشرق اسلامي آن زمان بوده، نهايت آرزوي يك شيعه، رهايي از آن وضعيت و مشاهده پيروزي شيعه و تفكّر آن در سرزميني هر چند دور دست بوده است.

((علي بن فاضل)) نيز كه فرد كم اطّلاعي بوده است - و از همين رو گزارش‏هاي او از سرزمين مصر و سرزمين بربرها و ... بسيار مبهم است - با مشاهده سرزميني كه در آن حكومتي شيعي قرار دارد، مشعوف و شادمان شده، خصوصاً آن كه حكومت را حكومت فرزندان صاحب الأمر تلقّي كرده و مدّعاي آنان را در اين زمينه، كاملاً با عقايد شيعه تلفيق كرده است.

ب) احتمال دارد كه علي بن فاضل، خود، به سرزمين اندلس و ... سفر نكرده است، بلكه از ديگراني كه در آن سرزمين‏ها (جزيره خضراء) تردّد داشته‏اند، اخباري را از حكومت مهدي (ابن تومرت) و فرزندان و جانشينان او و يا ديگر حكومت‏هاي شيعي، شنيده و آرمان‏هاي خود را با آن چه كه شنيده است، تطبيق داده و يا داستاني از سفر خود به جزيره خضراء ساخته است و افرادي نيز كه ماجرا را شنيده‏اند، مانند علي طيّبي كوفي، افرادي بي اطّلاع از حوادث تاريخي، خصوصاً رخدادهاي مغرب اسلامي بوده‏اند و از همين رو، آن چه را شنيده‏اند، باور كرده‏اند و بدون هيچ نقدي، به نقل آن پرداخته‏اند.

حاصل آن كه ماجراي جزيره خضراء، مخلوطي از واقعيّات آن زمان است كه رنگ شيعه اثنا عشري به آن زده شده و در كتب شيعه راه پيدا كرده است.

در شماره‏هاي بعدي داستان دوم جزيره خضراء و نيز موضوع مثلث برمودا را ادامه خواهيم داد.

------------------------

پي‏نوشت‏ها:

1) تاريخ‏الإسلام، حسن ابراهيم حسن، ج‏3، ص‏62.

2) تاريخ الاسلام، حسن ابراهيم حسن، ج 5.

3) تاريخ الدولة الفاطميّه، حسن ابراهيم حسن، ص 181.

4) الكامل، ج 4، ص 562.

5) الكامل، ج 5، ص 251.

6) الكامل ج 5، ص 512.

7) الكامل، ج 7، ص 90.

8) الكامل، ج 8، ص 678.

9) الكامل، ج 9، ص 270.

10) المعجب في تلخيص أخبار المغرب، ص 43.

11) الكامل، ج 9، ص 274.

12) الكامل، ج 9، ص 276.

13) نبرد زلاقه، نبردي مشهور است كه در آن مسلمانان به پيروزي عظيمي در شمال اندلس نايل شدند.

14) الكامل، ج 10، ص 154.

15) الكامل، ج 11، ص 211.

16) تاريخ الاسلام، حسن ابراهيم حسن، ج 3، ص.

17) اندلس يا تاريخ حكومت مسلمين در اروپا، دكتر آيتي، ص 184.

18) اندلس يا تاريخ‏حكومت‏مسلمين در اروپا، ص‏5.

19) وفيات الأعيان، ج 4، ص 146.

20) تاريخ‏اندلس در عهد مرابطين و موحّدين، ص 195.

21) تاريخ فتوحات مسلمين در اروپا، ص 164.

22) تاريخ الإسلام، حسن ابراهيم حسن، ص 300.

23) ترجمه مقدمه ابن خلدون، ج 1، ص 39.

24) ترجمه مقدمه ابن خلدون، ص 120.

25) ترجمه مقدمه ابن خلدون، ص 121.

26) او، به سال 534 ه .ق، در اندلس ادّعاي مهدويّت كرد و به پيشرفت‏هايي نايل شد، ولي پيروانش او را به موحّدان تسليم كردند.

27) ترجمه مقدمه ابن خلدون، ص 304.

28) ترجمه مقدّمه ابن خلدون، ص 308.

29) ترجمه مقدمه ابن خلدون، ص 441.

30) ترجمه مقدّمه ابن خلدون، ص 642.

31) ترجمه مقدمه ابن‏خلدون، ص 485 - 486.

32) ترجمه مقدّمه ابن خلدون، ص 488.

33) ترجمه مقدّمه ابن خلدون، ص 502.